

أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن إله إلا الله أشهد أن محمد رسول الله أشهد أن محمد رسول الله حي علي الصلاة حي علي الصلاة حي علي الصلاة حي علي الفلاح حي علي الفلاح حي علي الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله.

السنن الكبرى، ج 1، ص 1، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي الوفاة: 303، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1411 - 1991، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن

اشكال رواية ابو محذوره :

در این قسمت نکته اول این است که در این جا هیچ سخنی از تثویب نیست، دوباره نقل می کند که:

أخبرني إبراهيم بن الحسن ويوسف بن سعيد واللفظ له قال نا حجاج عن بن جريج قال أخبرني عبد العزيز بن عبد الملك بن أبي محذورة أن عبد الله بن محيريز أخبره وكان يتيما في حجر أبي محذورة حتي جهزه إلي الشام قال قلت لأبي محذورة أي عم إني خارج إلي الشام وأخشي أن أسأل عن تأذنيك فأخبرني فأخبرني أن أبا محذورة قال له نعم خرجت في نفر فكنا ببعض طريق حنين مقفل رسول الله من حنين فلقينا رسول الله في بعض الطريق فأذن مؤذن رسول الله بالصلاة عند رسول الله فسمعنا صوت المؤذن ونحن عنه منكبون فظللنا نحكيه ونهزأ به فسمع رسول الله الصوت فأرسل إلينا حتي وقفنا بين يديه فقال رسول الله أيكم الذي سمعت صوته قد ارتفع فأشار القوم إلي وصدقوا فأرسلهم كلهم وحسني فقال قم فأذن بالصلاة فقامت فألقي علي رسول الله التأذين هو نفسه قال قل الله أكبر الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله ثم قال ارجع فمدد من صوتك ثم قل أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله حي علي الصلاة حي علي الصلاة حي علي الفلاح حي علي الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله ثم دعاني حين قضيت

التأذين فأعطاني صرة فيها شيء من فضة فقلت يا رسول الله مرني بالتأذين بمكة فقال قد أمرتك به فقدمت علي

عتاب بن أسيد عامل رسول الله بمكة فأذنت معه بالصلاة عن أمر رسول الله

عبد الله بن محيريز در حالي که او یتیمی و در پناه ابع محذوره بود او را برای حرکت به شام تجهیز کرد. می گوید: به ابو محذوره گفتم: ای عمو جان من به سویی شام حرکت می کنم و می ترسم تا از من درباره اذان گفتن شما سؤال کنند از این جهت در این باره برای من روایت را نقل کن. از این رو برای من این گونه گفت: که ابو محذوره برای او روایت کرده است که ما در حال سفر در مسیر راه حنین بودیم که رسول خدا را ملاقات کردیم در این حال بود که مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای نماز اذان گفت. و ما هم صدای مؤذن را شنیدیم اما به گوشه ای رفته و به زیر سایه ای پناه بردیم و با هم به صحبت مشغول شده و شروع کردیم تا رسول خدا را استهزاء و تمسخر کنیم تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدای ما را شنید و شخصی را به سویی ما فرستاد تا نزد او رویم. وقتی نزد حضرت رفتیم ایشان فرمودند: کدامیک از شما صدای او را که بلند شده بود را شنیدید؟ دیگران به من اشاره کردند از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فرستاد تا بروند اما من را محبوس داشت و فرمود: بایست و اذان بگو من هم ایستادم و اذان گفتم. و اذان را خود رسول خدا به من تلقین نمود و فرمود این گونه اذان بگو: الله أكبر الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله ثم قال ارجع فمدد من صوتك ثم قل أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله حي علي الصلاة حي علي الصلاة حي علي الفلاح حي علي الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله سپس از من خواستند تا اذان را بگویم از این رو حضرت به من کیسه ای از نقره عطا کردند. گفتم: یا رسول الله! به من اجازه بده تا در مکه اذان بگویم. حضرت فرمودند: تو را به این کار امر نمودم. از این رو من نزد عتاب بن أسيد عامل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه آمدم و به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله اذان گفتم.

السنن الكبرى، ج 1، ص 1، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، الوفاة: 303، دار النشر: دار الكتب

العلمية - بيروت - 1411 - 1991، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن

مي گوید: به ابومحذوره گفتم که این جریان تشریح اذان را برایم بگو - ابومحذوره تا سال 8 هجری کافر بوده، در سال 8 هجری یعنی بعد از فتح مکه مسلمان شد و این را هم در نظر داشته باشید که عبارتی از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه است که می فرماید: آنهایی که در فتح مکه مسلمان شدند هیچکدام در باطن اسلام نیاوردند بلکه خود را به مسلمانی زدند - ابومحذوره گفت: بعد از فتح مکه وقتی که در حال رفتن به حنین بودیم، ما صدای مؤذن را شنیدیم در حالی که خیلی متنفر بودیم و بدمان می آمد یعنی از شنیدن صدای اذان متأثر شدیم، پس شروع کردیم صدای اذان مؤذن پیامبر را نقل کرده و مسخره می کردیم. پیغمبر صدای استهزاء ما را شنید - خودش سابقه خود را نقل می کند - حضرت فرستاد که به خدمتشان بیائیم، همه نزد حضرت حاضر شدیم. پیامبر فرمود: چه کسی بود که من صدای مسخره کردنش را شنیدم؟ همه گفتند که ابومحذوره بود که مسخره می کرد. راست هم گفتند. پیغمبر همه را رها کرد و مرا در آنجا نگه داشت و سپس فرمود: تو که اذان را مسخره می کردی بلند شو و اذان بگو. پس من بلند شدم و حضرت فرمود: این طور که من اذان می گویم بگو. بگو: الله اکبر، الله اکبر و... سپس اذان که تمام شد کیسه ای پر از نقره به من داد. گفتم: یا رسول الله دستور بده تا در مکه اذان بگویم. حضرت قبول کرد و... این اصل قضایائی است که از ابومحذوره در تشریح اذان نقل می کنند. در این دو موردی که نقل کردیم هیچ اشاره ای به الصلوة خیر من النوم ندارد و بعد حدود 6 الی 7 طریق روایت نقل کرده اند که تمامی اینها را آقای سبحانی جمع آوری کرده است. ایشان از ابومحذوره نقل می کند که: پیغمبر فرمود که اگر در اذان صبح بود الصلوة خیر من النوم بگو.

ابو محذوره از طلقاء بوده و بعد از فتح مكه از مؤلفه قلوبهم بوده است :

جناب شرف الدين در النص و الاجتهاد، صفحه 221 و 222 بعد از آن كه اين قضایا را نقل مي كنند به نقد آنها پرداخته و مي فرمايد:

أن أبا محذورة إنما كان من الطلقاء والمؤلفة قلوبهم في الإسلام بعد فتح مكة، وبعد أن قفل رسول الله صلى الله عليه وآله من حنين منتصرا علي هوازن، ولم يكن شيء أكره إلي أبي محذورة يومئذ من رسول الله صلى الله عليه وآله ولا مما يأمر به. وكان يسخر بمؤذن رسول الله صلى الله عليه وآله فيحكيه رافعا صوته استهزاء، لكن صرة الفضة التي اختصه بها رسول الله صلى الله عليه وآله وغنائم حنين التي أسبغها علي الطلقاء من أعدائه ومحاربيه، وأخلاقه العظيمة التي وسعت كل من اعتصم بالشهادتين من أولئك المنافقين مع شدة وطأته علي من لم يعتصم بها، ودخول العرب في دين الله أفواجا كل ذلك ألجأ أبا محذورة وأمثاله إلي الدخول فيما دخل فيه الناس: ولم يهاجر حتي مات في مكة والله يعلم بواطنه. علي أن لرسول الله كلمة قالها لثلاثة: أبي محذورة، وأبي هريرة، وسمرة بن جندب، حيث أنذرهم بقوله آخركم موتا في النار. وهذا أسلوب حكيم من أساليبه صلى الله عليه وآله في إقصاء المنافقين عن التصرف في شؤون الإسلام والمسلمين، فإنه صلى الله عليه وآله لما كان عالما بسوء بواطن هؤلاء الثلاثة أراد أن يشرب في قلوب أمته الريب فيهم، والنفرة منهم، إشفاقا عليها أن تركز إلي واحد منهم في شيء مما يناط بعدول المؤمنين وثقاتهم، فنص بالنار علي واحد منهم وهو آخرهم موتا، لكنه صلى الله عليه وآله أجمل القول فيه علي وجه جعله دائرا بين الثلاثة علي السواء، ثم لم يتبع هذا الاجمال بشيء من البيان وتمضي الأيام والليالي علي ذلك، ويلحق صلى الله عليه وآله بالرفيق الأعلى ولا بيان، فيضطر أولي الأبواب من أمته إلي إقصائهم جميعا عن كل أمر يناط بالعدول والثقات من الحقوق المدنية في دين الإسلام، لاقتضاء العلم الاجمالي ذلك بحكم القاعدة العقلية في الشبهات المحصورة، فلولا أنهم في وجوب الإقصاء علي السواء لاستحال عليه - وهو سيد الحكماء - عدم البيان في مثل هذا المقام.

ابو محذوره از طلقاء (آزاد شدگان در فتح مکه) و مؤلفه قلوبهم (کافراني که براي نرم شدن دل آنها به اسلام پول دریافت مي کردند) در اسلام بود، و بعد از بازگشت رسول خدا صلي الله عليه وآله از حنين که با پيروي از هوازن بازگشت مي نمودند، و براي ابو محذوره چيزي از رسول خدا صلي الله عليه وآله و اوامر آن حضرت با کراهت تر نبود. و او مؤذن رسول خدا صلي الله عليه وآله را مسخره مي نمود بود و از او با صدي بلند حکايت نقل مي کرد و او را مسخره مي کرد، اما کيسه پول و غنائمي را که رسول خدا صلي الله عليه وآله به طلقاء که از دشمنان و جنگجویان با حضرت بود عطا فرمود و نيز اخلاق و بزرگواري که از آن حضرت مشاهده نمود و تمام آنهايي که بعد از گفتن شهادتين پا در طريق منافقين گذارده و از سويي عرب در آن زمان گروه گروه به اسلام رو مي آوردند و از اين رو ابو محذوره و امثال او نيز به همين شکل خود را بين مسلمانان مخفي ساخته بود و او هجرت نکرد تا اين که در مکه از دنيا رفت و خداوند از باطن و ضمير امثال او با خبر بود. علاوه بر اين که رسول خدا صلي الله عليه وآله جمله اي را خطاب به سه نفر ابو محذوره، و ابوهريرة، و سمره بن جندب فرموده و به اين سه نفر را وعده به آتش دوزخ داد به اين شکل که فرمود: «آخرکم موتا في النار» (هر کدام از شما سه نفر که دي تر از دنيا برود در آتش دوزخ است) و اين در حقيقت اسلوب و روشي بود که از حکيمي چون رسول خدا صلي الله عليه وآله صادر شد تا منافقان را از تصرف در شؤون و امور اسلام و مسلمانان، دور سازد. چرا که آن حضرت آگاه به سوء باطن آن سه نفر بود که آنها مي خواستند در قلوب امتش ايجاد شک و ترديد و نفرت کنند، از اين رو رسول خدا بر اين سه نفر دلسوزي کرد و وعده عذاب را متوجه يکي از آنها ساخت. اما رسول خدا صلي الله عليه وآله اين سخن را به اجمال بيان فرمود تا به اين شکل روز ها و شب ها به همين شکل بگذرد و رسول خدا صلي الله عليه وآله به ديار ديگر ملحق گردد...

در سند روایت ابومحذوره محمد بن عبدالملك نوه ابومحذوره وجود دارد و از میزان الاعتدال ذهبی نقل می کند که او کسی است که روایاتش قابل احتجاج نیست و همچنین در سند پدر عثمان بن سائب که سائب باشد را آورده که او هم طبق نص ذهبی مجهول و نکره است. مسلم نیز در صحیح خود، جلد 2، صفحه 3 (کتاب الصلوة، باب صفة الاذان) روایت ابومحذوره را آورده ولی اشاره ای به الصلوة خیر من النوم نکرده است. بعد از این مرحوم شرف الدین می گوید: اما خود ابومحذوره از طلقاء و از کسانی است که در سایه شمشیر مسلمان شدند و جزو مؤلفه قلوبهم است و وقتی در راه حنین می رفت از هیچ کسی مثل رسول خدا و مأموریتی که به او داده بود بدش نمی آمد و او کسی است که به نبی مکرم اعتراض و مؤذن او را مسخره می کند. لکن آن کیسه پر از نقره و غنائم حنین که پیغمبر در میان طلقاء و ابناء طلقاء تقسیم کرد و همچنین اخلاق زیبایی نبی مکرم... باعث شد که ابومحذوره آمد و اذان گفت و به پیغمبر هم گفت: یا رسول الله اجازه بدهید در مکه هم من اذان بگویم. ابومحذوره در مکه ماند و هجرت هم نکرد و در همان جا از دنیا رفت.

ابو محذوره و ابوهیره و سمره بن جندب سه نفری که پیامبر(ص) به آنها وعده دوزخ داده است :

او به اتفاق ابوهیره و سمره بن جندب کسانی هستند که پیامبر در مورد آنها فرمود: آخرین نفر از شما سه نفر که از دنیا بروند اهل دوزخ است. پیغمبر می دانست که این سه نفر دارای سوء باطن هستند؛ لذا حضرت با این گفتار خود می خواست در میان مسلمانان حالت شك نسبت به این سه ایجاد کند و مردم را از این سه فرار بدهد تا از آنها شرائع دین را نگیرند و از آنها روایت نقل نکنند. پیغمبر برای این منظور خود صریحاً نام یکی از آنها را نیامورد بلکه هر سه را به صورت مجمل نام برد و این شیوه حکیمانه را به کار برد و روشن نکرد که کدام يك از آنها اهل آتش است تا این که رحلت نمود و این عدم بیان به خاطر آن بود که در دل امت شکي نسبت به این سه ایجاد کند و در این گونه مواقع که شبهه، شبهه محصوره است همه مردم از هر سه نفر آنها دوری کنند

و پیغمبر در واقع با این عدم البیان خود یک درخواست ضمنی از مسلمانان کرد که از این سه نفر اجتناب کنید. لذا می بینیم که مردم تا سال 50 هجری که اینها زنده بودند به این سه نفر مراجعه نمی کردند و اینها نتوانستند در این مدت در جامعه نفوذ کنند. بنابر این فرمایش مرحوم شرف الدین این شد که پیغمبر چون می دانست که اینها در تشریح دخالت خواهند کرد این گونه برای مدتی مانع از مراجعه مردم به این سه نفر شد.

در روایت صحیح مسلم اثری از تثویب(الصلوة خیر من النوم) نیست :

روایتی که مسلم در صحیح خود آورده این است که:

حدثني أبو غَسَّانَ الْمِسْمَعِيُّ مَالِكُ بْنُ عَبْدِ الْوَّاحِدِ وَإِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ أَبُو غَسَّانَ حَدَّثَنَا مُعَاذٌ وَقَالَ إِسْحَاقُ أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ صَاحِبِ الدُّسْتَوَائِيِّ وَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ غَامِرِ الْأَحْوَلِ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُخَيْرِيزٍ عَنْ أَبِي مَخْذُومَةَ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَهُ هَذَا الْأَذَانَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ يَعُودُ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ مَرَّتَيْنِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ مَرَّتَيْنِ زَادَ إِسْحَاقُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این اذان یاد داده شد: الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله سپس برمی گردد و می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله أشهد أن محمدا رسول الله و دوبار می گوید: حي علي الصلاة و دو بار هم می گوید: حي علي الفلاح و اسحاق نیز الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله را به اذان اضافه کرد.

صحیح مسلم، ج 1، ص 1، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، الوفاة: 261، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي.

بر فرض که بگوئیم این قضیه صحیح باشد، در این صورت تمام روایات دیگر زیر سؤال می روند، هم روایت عمر، هم روایات بلال و هم روایات عبدالله بن زید زیر سؤال می روند. عبدالله بن زید در خواب دید که به او گفتند الصلوة خیر من النوم را اضافه کند، بلال پیغمبر را از خواب بیدار کرد و گفت الصلوة خیر من النوم، مؤذن آمد که عمر را از خواب بیدار کند گفت الصلوة خیر من النوم و عمر هم خوشش آمد و گفت این کلمه را اضافه کنید، لازم می آید که همه اینها دروغ باشد چرا که به هیچ نوعی نمی توان میان اینها وجه جمع پیدا کرد. این نشان می دهد که این قضیه ساخته و پرداخته دوران بنی امیه است که تلاش می کردند که تشریح را به يك نوعی زیر سؤال ببرند و بگویند که تشریح چیزی نیست که از سوی پیامبر باشد.

حجاج ادعای نزول وحی بر خود و خلفای اموی را داشت :

شما روایاتی را که از حجاج نقل می کنند ببینید. حجاج می گفت: بعد از پیامبر وحی قطع نشد بلکه خلفای اموی هم با وحی در ارتباط هستند. حتی می گفت: من اگر کاری انجام می دهم از روی وحی انجام می دهم.

وقد ادعی الحجاج: أن خبر السماء لم ينقطع عن الخليفة الاموي.

حجاج ادعا داشت که خبر های آسمانی از خلیفه اموی قطع نگردیده است.

تهذیب تاریخ دمشق، ج 4، ص 72.

حجاج اعتقاد به عصمت عبد الملك بن مروان داشت :

ابن عبد ربه اندلسي متوفاي 327 هـ . ق. در كتاب عقد الفريد مي نويسد:

وكان الحجاج يري: أن عبد الملك بن مروان معصوم.

اعتقاد حجاج بر اين بود كه عبدالمك بن مروان معصوم بود.

العقد الفريد، ج 5، ص 25.

حجاج وحي الهي بعد از پيامبر(ص) را قطع شده نمي دانست :

در تهذيب تاريخ دمشق آمده است:

بل كان يري نفسه: أنه لا يعمل إلا بوحى من السماء وذلك حينما أخبروه: أن أم أيمن تبكي لانقطاع الوحي بموت رسول الله صلي الله عليه و آله.

او نسبت به خود اعتقادش اين بود كه عمل نمي كند مگر از روي وحي الهي و اين از آن زمان بود كه به او خبر دادند كه ام ايمن به خاطر موت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و انقطاع وحي گريه مي كند.

تهذيب تاريخ دمشق، ج 4، ص 73، ر. ك. الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ج 1، ص 115.

و نیز در تاریخ دمشق آورده است:

قال لما قبض النبي صلي الله عليه وسلم جعلت أم ايمن تبكي ولا تستريح من البكاء فقال أبو بكر لعمر قم بنا إلي هذه المرأة فدخلنا عليها فقالا يا أم ايمن ما يبكيك قد افضي رسول الله صلي الله عليه وسلم إلي ما هو خير له من الدنيا فقالت ما أبكي لذلك إني لأعلم أنه قد أفضي إلي ما هو خير من الدنيا ولكن أبكي علي الوحي انقطع فبلغ ذلك الحجاج بن يوسف فقال كذبت أم ايمن ما اعمل إلا بوحي انتهى

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ام ایمن شروع کرد به گریه کردن و به هیچ وجه دست از گریه نمی کشید. ابوبکر به عمر گفت: ما را زد او ببرید. آن دو با یکدیگر نزد او رفتند و گفتند ای ام ایمن چه چیزی شما را این چنین گریان نموده؟ رسول خدا به دیاری بسیار بهتر از دنیا رحلت نموده است. ام ایمن گفت: ولی من به خاطر انقطاع وحي گریه می کنم. این خبر به حجاج بن یوسف رسید او گفت: ام ایمن دروغ گفته است من به جز از روی وحي سخن نمی گویم.

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ج 12، ص 160، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: 571، دار النشر: دار الفكر - بيروت - 1995، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري.